

اخلاق اسلامی از نگاه قرآن

صفحات ۱۱۱-۱۳۰

خادم حسین محمد^۱
شهلا نوری^۲

چکیده

اخلاق یکی از مؤلفه‌های مهم و از ارکان ساختار یک جامعه است. پژوهش حاضر با هدف تبیین مبانی اخلاق اسلامی نوشته شده، و با روش تبیینی توصیفی ملاک‌های اخلاق را بر اساس آموزه‌های قرآن کریم مورد مطالعه قرار داده است. نتایج نشان می‌دهد که؛ ریشه‌های علم اخلاق، مصادیق و جزئیات عملی مباحث اخلاقی را ارزشمند کرده، و زمینه‌ساز رشد و کمال دنیوی و سعادت اخروی انسان شده است. مختار بودن، هدفدار بودن انسان و درست بودن نیت در انجام کارهای ارزشی از مهم‌ترین مبانی اخلاق اسلامی از نگاه قرآن است. تزکیه و تهذیب اخلاقی، کرامت انسانی، رعایت عدل، احسان، تقدم مصالح معنوی بر منافع مادی، تأثیر متقابل اخلاق و رفتار انسان، نیز تأثیر تغذیه حلال و حرام بر اخلاق و رفتار انسان، همگی رابطه تنگاتنگ با هست‌ها دارد که از جهان‌بینی الهی سرچشمه گرفته است. اینها بخشی از مواردی‌اند که نظام اخلاقی اسلام را که ناشی از تربیت قرآنی است، با دیگر نظام‌های اخلاقی مکاتب غیر الهی متفاوت ساخته است.

واژگان کلیدی

اسلام، اخلاق، قرآن، کرامت انسانی، سعادت.

۱. سطح چهار و کارشناسی ارشد فقه و معارف جامعة المصطفی العالمیة.

Khmmohammadi1349@gmail.com

Shhlnr119@gmail.com

۲. دکتری تفسیر تطبیقی از دانشگاه قم.



مقدمه

اخلاق یکی از مؤلفه‌های مهم و از ارکان ساختار یک جامعه است. از این‌رو یکی از مهم‌ترین مباحثی که در جوامع بشری مطرح است، مسأله اخلاق است. درباره پیشینه بحث اخلاق اسلامی باید گفت که؛ اسلام در بدو ظهور به این نیاز فطری بشر توجه نموده، و خداوند متعال پیامبر اعظم صلوات الله علیه را برای به کمال رساندن اخلاق مبعوث کرد. همچنین در قرآن کریم بر اساس تمایل فطرت انسانی، آیات فراوانی را به بحث اخلاق اختصاص داده است.

کرامت و عزت نفس یا هویت شخصیت انسانی، محور اخلاق در قرآن است:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...» (اسراء / ۷۰)

ترجمه: (ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم.)

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...» (حجرات / ۱۳)

ترجمه: (گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست)

ولی آنچه که به عنوان ارزش اخلاقی مطرح است کرامت اکتسابی است و نه تکوینی، یعنی يك کرامت تکوینی و وجودی داریم که انسان در آغاز وجود نسبت به اکثر موجودات از استعدادها و بهره‌های وجودی بیشتری برخوردار است که آیه اول ناظر به همین کریم انسانی است. يك کرامت هم مربوط به افعال اختیاری انسان است که انسان به مرور زمان، کمالاتی را که قبلاً خداوند استعدادش را در فطرتش نهفته است - کسب می‌کند که آیه دومی ناظر به این نوع تکریم انسانی است. در این نوع کرامت است که اخلاق و ارزش‌های اخلاقی مطرح می‌شود؛ چون بر خلاف نوع اول کرامت که جبری و فطری انسان بود، نوع دوم کرامت در نتیجه اعمال اختیاری انسان است که اگر هویت شخصیت برای کسی مطرح باشد راه کرامت (تقوا، تزکیه و راه‌های تقوا و تزکیه یعنی مصادیق آنها) را پیشه می‌کند و الا راه سقوط و انحطاط را می‌رود.

در مرحله سوم اگر انسان هویت شخصیت خود را بازیابد و راه‌های کرامت را بیپیماید و از زندگی پاکیزه دنیوی برخوردار شود سعادت اخروی را نصیب می‌شود و در غیر این صورت، شقاوت اخروی را در نتیجه اعمال خود نصیب می‌شود:

«فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ... فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ... وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَمِنْهُمْ سَعِيدٌ...»

(هود / ۱۰۵-۱۰۸)

ترجمه: (گروهی بدبختند و گروهی خوشبخت! اما آنها که بدبخت شدند، در آتشند...

اما آنها که خوشبخت و سعادتمند شدند جاودانه در بهشت خواهند ماند)

آنچه مورد ما بحث قرار می‌گیرد، مصادیق و جزئیات اعمال اخلاقی مانند: صداقت، امانت‌داری، تعهد، ذکر، نیت، اخلاص و... نیست که کتاب‌های فراوان و مجلات و مقالات و افری در این زمینه به نگارش در آمده است؛ بلکه در اینجا از اساس و ریشه‌های علم

اخلاق و ارزش‌های اخلاقی بحث می‌گردد. به علت اینکه در این زمینه به طور مستقل تر بحث شده و احیاناً به طور ضمنی در خلال مباحث و مصادیق اخلاق، اشاراتی به این اصول و ریشه‌ها شده است.

با توجه به مطالب فوق این سؤال مهم مطرح می‌شود که؛ ویژگی‌های نظام اخلاقی اسلام از نگاه قرآن کریم چیست؟

به دنبال این سؤال اصلی، سؤال‌های دیگر این است که؛ اصول و مبانی مهم اخلاق اسلامی از دیدگاه قرآن کریم کدامند؟

از دیدگاه قرآن چگونه و چه چیزی باعث رشد و کمال دنیوی و اخروی انسان می‌گردد؟

چه تفاوت‌هایی میان نظام اخلاقی اسلام و سایر نظام‌ها وجود دارد؟ چرا مصادیق و جزئیات عملی مسائل اخلاقی در اسلام دارای ارزش‌اند؟ از این‌رو هدف ما در این مقاله پاسخ دادن به این سؤال‌ها است.

مفهوم شناسی اخلاق

واژه اخلاق در لغت از ریشه «خَلَق» و «خَلَقَ» به معنای خوی، سرشت، طبیعت و... آمده است. در اصل ریشه هر دو واژه یکی است، و هر دو به معنای آفریدن و خلقت است. مانند: «شَرَب و شَرِب» که به معنای آشامیدن است. «خَلَق و خُلِق» نیز از نظر آوایی با هم متفاوت است، ولی معنای هر دو یکی است. اما به طور معمول در موارد متفاوتی به کار می‌روند؛ در اصل منظور از «خَلَق و خُلِق» صورت باطنی و ناپیدای شخص است که با بصیرت (چشم دل) درک می‌شود؛ در مقابل آن واژه «خَلَق» است که به صورت ظاهری انسان گفته می‌شود و با چشم می‌توان آن را مشاهده کرد (ابن منظور، ۱۴۱۴ق)؛ (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق).

بنابراین، اخلاق عبارت است از: صفات و ملکات نفسانی نیک و ارزشمند که ابتداء در نفس انسان پدید آید، سپس این خوی‌ها و ملکات در رفتار انسان هم بروز و ظهور پیدا کند.

مبانی اخلاق اسلامی از نگاه قرآن

مهم‌ترین مبانی اخلاق اسلامی از دیدگاه قرآن کریم عبارت است از:

مختار بودن انسان

خداوند در قرآن انسان را موجودی مختار معرفی کرده است؛ چون خودسازی، زکیه و تهذیب اخلاقی وقتی معنا دارد و برای انسان میسر و کارساز است که حق انتخاب و گزینش، اعتقاد به توانایی خود در به دست آوردن کمالات و ارزش‌های انسانی داشته باشد؛ اما اگر بداند که سعی و تلاش او در این راه بی‌ثمر و در تکامل و تغییر دادن سرنوشت خود بی‌اختیار است، پس امر و نهی او در کارها و بایدها و نبایدهای اخلاقی بی‌معنا خواهد بود.



کرامت و تکریم انسان نیز در نتیجه همین افعال اختیاری آدمی به دست می‌آید؛ چون ما دو وجه کرامت داریم: یکی کرامت تکوینی و وجودی، که خدا انسان را از نظر وجودی نسبت به سایر حیوانات و اشیاء، استعدادها و بهره‌های وجودی بیشتری داده که این ربطی به ارزش‌های اخلاقی ندارد؛ زیرا فطری آدمی است و جبری، که دیگر چیزها چنین خصوصیت را ندارند؛ یکی هم کرامت غیر تکوینی است که در نتیجه افعال و اعمال اختیاری انسان به دست می‌آید و ارزش‌های اخلاقی در اینجا صدق می‌کند که اینجا آدمی با سایر موجودات - که اختیاری از خود ندارند - مقایسه نمی‌شود، بلکه افراد انسانی نسبت به هم که صاحب اختیارند مقایسه می‌شوند؛ آنهایی که از استعداد، بهره‌ها و کمالات خود به نحو احسن استفاده کنند و خود را کامل‌تر کنند و از همه موجودات و حتی از فرشتگان بالاتر روند، و آنهایی که از استعداد و بهره‌های وجودی خود و از کمالاتی که دارد درست استفاده نکرده بلکه کمالات را نیز از دست بدهند و از همه حیوانات نیز پست‌تر شوند. پس، کرامت ارزشی و اخلاقی (غیر تکوینی) نیز در سایه همین اختیار انسان به دست می‌آید چنانچه تزکیه و تهذیب که پله‌های کرامت‌اند نیز در صورت اختیار ارزشمندند (مصباح یزدی، ۱۳۷۳).

همه نظام‌های اخلاقی دنیا، این بحث مختار بودن انسان را - حال به تصریح یا به تلویح و اجمال و به طور نهانی (که در درون آنها نهفته است اگرچه به طور تفصیل قبول نداشته باشند) - قبول دارند و در دین مبین اسلام، این حقیقت، يك امر حتمی و مسلم و نخستین اصل از اصول نظام اخلاقی آن به شمار می‌رود، و بدون اختیار آدمی، ارسال رسل و انزال کتب (به ویژه قرآن) امری است لغو و بیهوده و از مولای حکیم به دور و از رهبران فرزانه آسمانی بعید است. آیات ابتلا و آزمایش انسان نیز شاهد بر مدعای ما است:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان/ ۲-۱)

ترجمه: (ما راه را به او نشان دادیم، خوا شاکر باشد (و پذیرا گردد یا ناسپاس).

«لِنَبْلُوهُمْ أَیُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (کهف/ ۷)

ترجمه: (تا آنها را بیازماییم که کدامین‌شان بهتر عمل می‌کنند).

جالب‌تر از این دو آیه و صریح‌ترین آیه در باب اختیار انسان، آیات ۲۹ و ۳۰ از سوره کهف هستند:

«وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (کهف/ ۲۹-۳۰)

ترجمه: (بگو: این حق است از سوی پروردگارتان! هرکس می‌خواهد ایمان بیاورد (و

این حقیقت را پذیرا شود). و هرکس می‌خواهد کافر گردد)

نیز آیات تبشیر و انذار و آیات عهد و میثاق در مورد موجود مختار صدق می‌کند؛ چون «تبشیر» (وعده‌های نیکو دادن و تشویق به کارهای خوب) و «انذار» (هراساندن انسان از عوارض کارهای بد) و یا «عهد» و «میثاق» خدا با مردم، در صورت اختیار معنا دارد و نه جبر که کاری لغو خواهد بود. (اسراء/ ۱۰۵ و نیز: نساء/ ۶۵؛ کهف/ ۵۶؛ و بقره/ ۱۱۹، ۱۲۳؛ سبأ/ ۲۸ و... همگی در مورد تبشیر و انذار یا وعد و وعید که در مورد اختیار است، می‌باشند).

مختار بودن انسان، از جنبه تربیتی نیز اهمیت زیادی دارد؛ زیرا انسانی که اگر خود را مجبور و محکوم عوامل جبری خارجی چون وراثت، تاریخ، قدر و قضا، محیط و... بداند مانند مردمانی که بی‌ایمانند یا تنبل و ضعیف‌الاراده - در سعی و تلاش خود سست و بی‌اراده شده و مسئولیتی را متوجه خود ندیده و می‌ویند: این سرنوشتی است که از آباء و اجداد و از گذشتگان به ما رسیده و تمام اعمال و رفتار ما از آنان متأثر شده است، محیط با ما چنین می‌کند، قدر و قضا است، ما که کاره‌ای نیستیم همه‌کاره خداست؛ اما در حقیقت ریشه روانی همه این مسایل در همان بی‌ایمانی و بی‌عزضگی (لیاقت و همت) این‌گونه افراد بستگی دارد و بهانه‌ای است برای رفع مسئولیت از خویش؛ و الا اگر کسی به دنبال احیای شخصیت خود باشد و بخواهد هویت شخصیت خود را بشناسد که در فطرت آدمی نهفته و پیامبران نیز بدین منظور آمده که شخصیت و مقام و منزلتی را که خدا قبلاً در فطرت هر انسانی نهفته است، به ظهور و بروز برسانند و به کرامت و عزت نفس برسند که به قول بعضی از بزرگان (مطهری، ۱۳۷۶) آنچه محور اخلاق و قله روح انسانی است برای احیای اخلاق انسانی، و موجب می‌شود که انسان را به اخلاق جلب کند، همین کرامت و عزت نفس است:

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (منافقون / ۸)

ترجمه: (درحالی‌که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است...) و آیه دیگری نیز در مقابل بهانه جویان تنبل و افرادی بی‌ایمان سست عنصر می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَهُ حَتَّى يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد / ۱۱)

ترجمه: (اما) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان هست تغییر دهند...) نیز (انفال / ۵۳) شبیه آیه مذکور است.

آیات فراوانی در باب تغییر و تحول سرنوشت انسان است که به دست خود انسان رقم می‌خورد؛ نه شیطان ملامت‌های انسانی را روز قیامت به گردن می‌گیرد و نه خدا قبول می‌کند که العیاذ بالله ظالم است، بلکه می‌ویند: خودت کردی و طوق گردنت را خود از پیش فرستادی (بقره / ۴۸، ۱۲۳، ۲۸۱؛ آل عمران / ۲۵، ۳۰، ۱۶، ۱۷؛ انعام / ۱۶۴؛ ابراهیم / ۵۱؛ نحل / ۱۱۱؛ طه / ۱۵؛ یس / ۵۴) و...

درست است که قرآن تأثیرات عوامل وراثتی، محیطی، تاریخی، خوردنی‌ها و... را روی انسان تأیید می‌کند اما می‌گوید این عوامل برای افعال انسان مقتضیاتی بیش نیستند؛ و آنچه علت تامه سرنوشت است اراده و اختیار توسل و در مقابل کارهای اختیاری خود پاسخگو می‌باشی. بر خلاف مکاتب دیگر که جبر تاریخ و امثال آن را مطرح و می‌گویند که اختیار را از آدم سلب می‌کند.

هدفدار بودن انسان

از آنجا که آدم، مختار است (فاعل مختار)، که کارها را با اختیار انجام داده و راه‌ها را با اختیار انتخاب می‌کند، این گزینش، بدین معنا است که انسان هدفی دارد که آن را



انتخاب و دنبال می‌کند؛ حال، این هدف، یا ناچیز و حقیر باشد، مانند انتخاب زرق و برق زندگی مادی و سیری شکم و لذت آن (بقره / ۲۰۱) که در این صورت مصداق این آیه قرار می‌گیرد:

«وَيَا كُلُّونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ» (محمد / ۱۲)

ترجمه: (و همچون چهارپایان می‌خورند و سرانجام آتش دوزخ جایگاه آنها است). و یا آن هدف، عالی و انسانی است و مربوط به انسان‌های بزرگ و با همت، که زندگی دنیوی و دنیای چون آب دماغ بز، برای آنان چیزی جز مقدمه و وسیله‌ای بیش نیست (محمد / ۲۰۰) برای اهداف عالیه انسانی چون عبودیت پروردگار و خدمت به عباد پروردگار که در این صورت مصداق این آیه شریفه قرار می‌گیرد:

«وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» (مائده / ۲)

ترجمه: (... و (همواره) در راه نیکی و پرهیزکاری با هم تعاون کنید و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمائید).

لزوم تعاون و همکاری در نیکی‌ها، يك اصل کلی اسلامی و انسانی است که سراسر مسایل اجتماعی، حقوقی، اخلاقی و سیاسی را شامل می‌شود و همگی دست به دست هم داده در راستای ارتقای زندگی سالم و حیات طیبه و سعادت اخروی همدیگر کمک کنند و به فکر لذت‌های زودگذر دنیوی نباشند. تمام آیات انفاق، محبت، اکل و شرب و... همگی جزء اهداف عالیه انسان‌های عالی‌همت خواهد بود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱).

پس انسان، با افعال اختیاری خود دنبال هدفی - حقیر یا عالی - است و این هدف، در تمام امور - اجتماعی، حقوقی، سیاسی و اخلاقی - جاری است؛ و در اخلاق، تزکیه و تهذیب اخلاقی نیز از اعمال اختیاری انسان محسوب شده و برای نیل به هدف نهایی صورت می‌گیرد، تا این هدف نهایی چه باشد؟

هدف نهایی اخلاق از دیدگاه قرآن

هدف ناچیز و حقیر را که به آن اشاره شد، مربوط به نظام‌های اخلاقی مادیون و یا افراد تنبل و سست اراده هستند که در تعیین مصداق هدف نهایی بی‌راهه رفته و سر از مدینه ناکجا آباد در می‌آورند و فطرت آباد خود را بر باد می‌دهند، در حالی که هدف نهایی در انتهای صراط مستقیم قرار دارد که باید آن راه را از میان کوره راه‌های پر پیچ و خم باز شناخت و در تعیین مصداق هدف نهایی، راه درست را پیشه کرد که مطلوب فطری انسان‌ها است؛ و مطلوب فطری انسانها نیز ذاتی (مطلوبیت ذاتی) است که قرآن از آن، به «سعادت»، «فوز»، «فلاح» و امثال آن یاد می‌کند که طول و امتداد صراط مستقیم‌اش حیات طیبه دنیوی است. مطلوبیت ذاتی (هدف نهایی)، یعنی اینکه چون و چرا بردار نباشد و مورد تعلیل و سؤال قرار نگیرد و با هدف یا اهداف دیگری، مقایسه و توجیه و تفسیر نشود؛ مثلاً اگر هنرمندی مورد سؤال قرار گیرد که چرا در پی هنری؟ می‌گوید: هنر به دست آرم و از طریق هنر، ثروت. علت ثروت اندوزی چیست؟ جواب: نانی به کف آرم و غذای شکم. چرا شکم؟ لذت و زندگی؛ اینها همگی اهداف متوالی و علت بردارند، و مطلوب بالذات هم نیستند؛ چون هرکدام مطلوبیتش با هدف دیگر و بالاتر از خود نقض

می‌شود، و هدف نهایی همان لذت بردن از زندگی است و مطلوب بالذات، که با هدف دیگری مقایسه نمی‌شود و دلیل بردار هم نیست؛ چون لذت، به خودی خود مطلوب و خواسته فطری هر انسانی و هر موجودی ذی‌شعوری است و از دایره اختیار خارج بوده، و لذا از دایره تکلیف خارج، و در نتیجه، از دایره اخلاق خارج است (مصباح یزدی، ۱۳۷۶).

در قرآن نیز همین مسأله مورد تأیید است که مردم به اعمال حسنه راهنمایی و تشویق می‌شوند تا به تزکیه و تهذیب برسند، و در اثر تزکیه به فلاح و رستگاری. اما نوبت به خود رستگاری که رسید دیگر تشویقی در کار نیست که مردم نسبت به فلاح چه باید بکنند؛ چون خود فلاح و یا سعادت، نقطه پایانی اهداف قبلی است و مطلوب بالذات، علت بردار نیست؛ به همان دلیل فوق. (علی/۱۴؛ مؤمنون/۱؛ شمس/۹؛ جمعه/۱۰؛ آل عمران/۱۳).

آزمایش، راه رسیدن به هدف نهایی

ما اگر معتقد باشیم که یکی از مسایل تربیتی شکوفا کردن و پروراندن فکر و اندیشه یا بینش انسان است، دقیقاً انجاست که آثارش آشکار می‌شود. در بینش می‌ماند که از امور تربیتی قرآن است - زندگی انسان دارای دو مرحله می‌باشد: دنیوی و اخروی. در زندگی دنیوی، انسان باید از حیات پاکیزه دنیوی برخوردار باشد تا سعادت اخروی نصیبش شود، ولی خود حیات طیب به سادگی حاصل نمی‌شود، بلکه تلاش، زحمت، رنج و ریاضت می‌خواهد؛ زیرا نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود - مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد.

«ریاضت» یعنی تمرین. تمرین دادن نفس امّاره، آنرا از امّاره بالسوء بودن (بهیمنیت، سبّیعت و شیطنیت)، از تمرد و سرکشی و طغیان بازداشته، رام نموده و به «فرشته خوبی» تبدیل می‌کند. باید لجام این اسب چموش را در اختیار گرفت و او را از جست و خیزهای بیجا در چمنزارهای دلفریب و زیبا، بازداشته و به میدان مسابقه اتلا باید کشاند و آن قدر او را تمرین داد تا سرمستی‌های پرخوری و امثال آن از ذهنش خارج و به فکر پرش از پله‌ها و سکوه‌های این میدان باشد (جوادی آملی، ۱۳۷۷). «ریاضت» و تمرین مسایل اخلاقی دو تا فایده دارد: یکی عادت کردن است که عامل از بین بردن سختی‌ها است، یعنی اگر انسان واجبات و ترک محرمات، مستحبات و ترک مکروهات، انجام افعال اخلاقی و ارزشی چون انفاق و ترک افعال غیر اخلاقی را مکرراً تجربه و عمل کند، به مرور زمان آن افعال برای او عادی و ملکه می‌شود و هیچ مشقتی برای او نخواهد داشت. دوم، درون بینی و عارف شدن است. تمرین ارزش‌های اخلاقی و ترک ارزش‌ها در نتیجه عادت کردن او را درون بین می‌کند و درون افعال حسنه را که شهد و روح و ریحان است، انسان متعبد می‌بیند و درون سیئات را نیز که بدبو و متعفن است، می‌بیند. پس چون به گوارا و لذیذ بودن آنها شناخت پیدا کرده، آنها را به آسانی انجام می‌دهد، و از آگاهی به بد بودن افعال سوء، به آسانی از آنها نیز می‌گذرد. خداوند نیز در این امر به ممارسین و رین کنندگان کمک می‌کند:

«فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» (لیل/۷-۵)

ترجمه: (اما آن کس که (در راه خدا) انفاق می‌کند و پرهیزگاری پیش گیرد، و جزای



نیک «الهی» را تصدیق کند، ما او را در مسیر آسانی قرار می‌دهیم). ولی آنهایی که تمرین نداشته‌اند و از رشد کافی بازمانده و یا اصلاً رشدی نیافته‌اند، کارها را همیشه دشوار دیده بلکه خسران و «گرامت» می‌دانند:

«وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا...» (توبه / ۹۸)

ترجمه: (گروهی از (این) اعراب بادیه نشین، چیزی را که (در راه خدا) انفاق می‌کنند، غرامت می‌دانند)

در نتیجه، مصداق خطاب این آیه قرار می‌گیرند:

«وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى» (لیل / ۱۰-۸)

ترجمه: (اما کسی که بخل ورزد و (از این راه) بی‌نیازی طلبد، و پاداش نیک (الهی) را انکار کند، به زودی او را در مسیر دشواری قرار می‌دهیم).

هکذا در مسایل عبادی نیز داستان این دو گروه تمرین کرده و تمرین ناکرده چنان است که ذکر شد. اگر در بینش الهی و قرآنی، زندگی دنیوی در مقابل حیات اخروی و جاودانی به مانند چشم به هم زدنی باشد، ارزش این را دارد که اگر دنیا سراسر درد و رنج و مشقت هم باشد، انسان سعادت اخروی و خلد برین را برگزیند. و الا اگر زندگی زودگذر این جهان، ولو غرق در شادی و لذت بگذرد، اما به قیمت شقاوت و بدبختی و عذاب دائمی اخروی انسان تمام شود، مسلماً چنین انسانی سعادت‌مند شمرده نمی‌شود. گذشته از این، اصلاً هدف از آفرینش جهان و انسان در بینش الهی، که می‌گوید تکامل و استعداد محالات بیشتر است، هدف از آفرینش، ابتلا و آزمایش است. جهان به مانند میدان مسابقه است برای انسان که در این میدان آبدیده شود. آزمودن، مشقت می‌خواهد و با آبدیدگی به تکامل می‌رسد:

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ... لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا...» (هود / ۷)

ترجمه: (او سی است که آسمان‌ها، و زمین را... آفرید... (به خاطر این آفرید) تا شما را بیازماید که کدام یک عمل‌تان بهتر است...)

چرا آزمایش، آن هم برای انسان؟ چون شعور و اختیار دارد و در سایه آن، باید کارهایی را انجام داده و کارهایی را ترک کند؛ و برای درست انجام دادن و ندادن کارها، زمینه انتخاب را فراهم می‌کند تا نیتی را که به سر می‌پروراند به عمل رساند. پس خود آزمایش عبارتست از: فراهم کردن زمینه‌ای برای کار اختیاری انسان که آن کمالاتی را که خداوند قبلاً در وجود او نهفته به بروز و ظهور برساند؛ یا کمالات بالقوه را به فعلیت برساند.

پس، هدف از آفرینش جهان به وجود آمدن انسان است و هدف از موجود شدن او، ابتلای اوست، و هدف از ابتلا نیز تعبد و تقرب الهی است که همان کمال است:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات / ۲۵۶)

ترجمه: (من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند).

یعنی؛ عبادت و کمال همان راه مستقیم است:

«وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»

که به سعادت ختم می‌شود (هدف نهایی)؛ بقیه اهداف همه مقدمات بودند؛

چون مطلوبیت ذاتی نداشتند، هدف اصلی، رحمت و سعادت است (هود/۱۰۵-۱۰۸). «سعادت» و «لذت» خیلی به هم نزدیک اند و فرق آن دو فقط در این است که، لذت در موارد لحظه‌ای و کوتاه مدت نیز به کار می‌رود (مثل لذت بردن از سیر شدن شکم)، ولی سعادت صرفاً در مورد لذت‌های پایدار و یا نسبتاً پایدار کاربرد دارد. پس در سعادت، لذت پایدار نهفته است (مصباح یزدی، ۱۳۷۶).

بنابراین، ملاک سعادت و شقاوت در بینش اسلامی، لذت و رنج ابدی است، لذت و رنج زود گذر دنیوی نیست.

توجه تام به انگیزه

یکی از امتیازات نظام اخلاقی اسلام در مورد منشأ ارزش اخلاقی، «نیت» است که انسان را وادار به انجام آن می‌کند و منشأ خوبی‌ها و بدی‌ها معرفی می‌شود. «نیت» در اسلام، غیر از «نیت» آقای «کانت» است. نیت او، نیت اطاعت حکم عقل و احترام به قانون است. (کانت، مترجم: فولادوند، ۱۳۹۴؛ کاپلستون، مترجم: سعادت و بزرگمهر، ۱۳۸۰؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۴) حال حکم عقل و قانون هر چه می‌خواهد باشد و فاعل (کننده کار) هم هر جوری که می‌خواهد باشد. کیفیت «نیت» هم در اسلام با نیت کانت کاملاً متعارض است. در تمام کارهای اختیاری انسان که به نیت بستگی دارد، باید نیت انسان، نیت صحیح باشد. در اسلام، ارزش کارهای اخلاقی تنها به حسن فعلی (کارهای خوب) نیست بلکه حسن فاعلی (انجام دهنده) نیز لازم است؛ چون آثار کارهای اخلاقی، یعنی کمال و سعادت انسان بر حسن فاعلی و داشتن نیت صحیح، مترتب می‌شود. یعنی؛ حسن فعلی و فاعلی، شرط عمل است. چنانچه از حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله و سلم نقل شده است:

«نَبِيُّ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ» (لمینی، ۱۴۰۷؛ طوسی، ۱۳۹۰؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹)

ترجمه: (نیت و انگیزه مؤمن بهتر و برتر از عملش است).

کار اخلاقی و ارزشمند در اسلام، کاری است که فقط برای تحصیل رضای خدا انجام گیرد:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (بقره/۲۰۷)

ترجمه: (بعضی از مردم (با ایمان و فداکار، همچون علی علیه‌السلام در «لیلة المبيت» به هنگام خفتن در جایگاه پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله و سلم جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشد).

در نتیجه: نقش انگیزه فاعل مختار برای رسیدن به هدف نهایی‌اش کاملاً مؤثر است و ثمراتی بر آن مترتب می‌شود: اولاً؛ ثمره تلاش‌های او در راه رسیدن به هدف نهایی و مطلوب بالذاتش عاید خود او می‌گردد و لذا انگیزه او نه تنها ضعیف‌تر نشده بلکه قوی‌تر هم می‌شود. ثانیاً؛ سرنوشت سعادت او در گرو تلاش‌های اختیاری خود اوست و نه دیگران و جبر تاریخ و... ثالثاً؛ با چنین امید و نیروی اراده است که وبال و سربار جامعه نخواهد شد که یکی از مشکلات جوامع امروزی، همین امر است (استکبار و استضعاف، استثمار و بردگی و... نتیجه همین امر است). سوره نجم / ۳۸-۴۱ جامع نکات فوق‌اند.



تفاوت نظام اخلاقی اسلام با دیگر نظام‌ها از نگاه قرآن

گرچه نظام‌های اخلاقی غیر اسلامی نیز بر سه اصل موضوعی (مختار بودن انسان، هدفدار بودن انسان، و اینکه راه رسیدن به هدف، انجام افعال ارزشی است) استوارند، ولی نظام اخلاقی اسلام سه تفاوت بسیار عمده و اساسی با دیگر نظام‌های اخلاقی موجود دارد:

تبیین حقیقت سعادت

لذت و سعادت خواهی (کمال خواهی)، در فطرت تمام انسان‌ها نهفته است و همه آدم‌ها، در همه نظام‌ها خواهان آنند اما نمی‌دانند که راه دست یابیدن به آن لذت پایدار چیست؟ علت عدم دستیابی به لذت پایدار و نیز ریشه اختلاف در تشخیص و تعیین مصداق «سعادت و لذت پایدار» به جهان بینی‌های متفاوت نظام‌های اخلاقی بر می‌گردد.

بر خلاف جهان بینی مادی، که انسان را يك موجودی مستقل، دارای عمری محدود، و زندگی انسان را در انحصار چهار دیواری این دنیا می‌دانند و در نتیجه این بینش، نظام‌های اخلاقی مادی، سعادت و لذت انسان را هم در همین دنیا جستجو می‌کنند؛ چون در ماورای آن، سعادت و لذت دیگری را نمی‌بینند و نمی‌دانند که دنیا بسان پرده‌ای بیش نیست که با کنار رفتن این پرده، چه نمایش‌های وصف ناشدنی وجود دارد و لذت‌هایی که لذا یز دنیا را خجل خواهد کرد. اما بینش اسلامی، انسان را موجودی وابسته به وجود لایزال و لایتناهی می‌داند و دارای عمری نامحدود و زندگی جاودانی؛ و در تناسب این بینش، برای انسان‌ها سعادت و لذت همیشگی را در نظر دارند. به عبارت بهتر: نظام اخلاقی اسلام، در اینگونه بینش خود بر دو مبنا استوار است: یکی «رابطه انسان با مبدء» و دیگری «رابطه انسان با معاد»:

«مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ» (آل عمران / ۱۵۲)

ترجمه: (بعضی از شما، خواهان دنیا بودید؛ و بعضی خواهان آخرت)؛

گروه اول می‌گویند لذت دنیا: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا...» (بقره / ۲۰۱)

ترجمه: («خداوندا! به ما در دنیا، «نیکی» عطا کن).

و گروه دوم می‌گویند لذت دنیا و سعادت آخرت:

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً» (بقره / ۲۰۱)

ترجمه: (و بعضی می‌گویند: «پروردگارا! به ما در دنیا «نیکی» عطا کن؛ و در آخرت

نیز «نیکی» مرحمت فرما)

برتری جهان بینی گروه دوم از گروه اول در این است: «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»

(ملک / ۲)

ترجمه: (تا شما را بیازماید که کدام يك از شما بهتر عمل می‌کنید...).

زیرا ابتلا به خاطر به نمایش گذاشتن «ایکم احسن عملا» است و در نتیجه، در پس این پرده نمایش، «لعلکم تفلحون» وجود دارد. خلاصه کلام، اختلاف اساسی نظام اخلاقی اسلام و دیگر نظام‌های موجود، در تشخیص مصداق «سعادت»، از رابطه عمیق

جهان بینی ا نشأت می گیرد و در نتیجه، اختلاف در مصادیق متناسب با بینش های متفاوت به وجود می آید (مصباح یزدی، ۱۳۸۱ شماره های: ۲۰؛ ۳۱؛ ۴۱ و ۴۹؛ (جوادی آملی، ۱۳۷۷؛ فتحعلی خانی، ۱۳۷۹؛ محمود، بی تا).

راه رسیدن به سعادت

حال که اختلاف در مصادیق مختلف متناسب با بینش های متفاوت به وجود آمده، باید دید که راه رسیدن به مصداق واقعی «سعادت» چیست؟ در این راه، دو بعد وجود دارد: یکی بعد کلی قضیه است، که هر چیزی انسان را به سعادت برساند «خوب» است؛ این از بدیهیات و مسلمات اخلاقی - اعم از نظام مادی و معنوی - می باشد و همه در این بعد کلی قضیه موافق اند. یکی هم بعد مصادیق و جزئیات قضیه است که چه چیزهایی واسطه رسیدن ما به «سعادت می شود»؟ که مورد اختلاف است و هر بینشی، پاسخ متناسب با طرز تفکر خود، برای این سؤال دارند.

ما آنچه در نظام اخلاقی اسلام در پی آن هستیم این است که: انسان موجودی است پیچیده و دارای ابعاد مادی و معنوی و نیازهای فراوان متناسب با آن ابعاد؛ و از سوی دیگر، این ابعاد وجودی و نیازمندی های آن در هم دیگر تأثیر می گذارند؛ و چون همه ابعاد مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی انسان باید مورد توجه قرار گیرند، و تأثیرات این ابعاد در یکدیگر نیز مورد توجه قرار گیرند - چون در سرنوشت آدمی تأثیر می گذارند - لذا دقت عمل زیاد و مهارت زیادی لازم دارد تا در تشخیص مسیر «سعادت» اشتباه و خطایی صورت نگیرد.

اگر ما بخواهیم خوبی ها و بدی ها را از همدیگر تشخیص بدهیم و بدانیم که کدام کارها خوب و کدام کارها بداند؟ نخست باید دید که آن کارها چه تأثیری مستقیم یا غیر مستقیم در مجموع برنامه های زندگی و سرنوشت انسان دارد (البته با توجه به همه ابعاد وجودی انسان)؛ که این کاری است بس دشوار و مشکل. با بینش محدود نمی شود روابط کارها را با سعادت انسان تشخیص داد. در حالیکه نظام های اخلاقی موجود، همگی چنین بینش محدودی دارند و قضایای اخلاقی را می گویند یا بدیهی است و قابل تجربه - مانند خوبی راستگویی و بدی دروغگویی و مانند اینها و یا اینکه می بیند ارزش های اخلاقی را مردم به دلخواه خود می توانند تغییر بدهند (سلیقه). و حال آنکه نظام اخلاقی اسلام، در عین حالیکه به بدیهیات اخلاقی رایج بین مردم احترام می گذارد و توجه ویژه ای به آن مبذول می دارد، معتقد به وحی نیز هست و با تکیه بر وحی و راهبران آسمانی که مصون از هرگونه خطا و اشتباهی اند، ارزش های اخلاقی را تشخیص و تعیین می کند. و این از امتیازات برتر نظام اخلاقی اسلام است.

اگر ما می گوئیم هدف نهایی انسان آن است که مطلوب بالذات باشد، مقدمات و افعال ما نیز دارای صفات ذاتی باشند - یعنی صفات نباید از موصوف خود جدا شدنی باشند و یا حتی قابل تردید هم نباشند - در حالیکه خوبی راستگویی و بدی دروغگویی رایج بین مردم و نظام های اخلاقی، مورد تردید و سؤال ممکن است قرار گیرد، یعنی آنکه این «خوبی» و «بدی» صفات ذاتی «صداقت و راستگویی» یا «کذب و دروغگویی»



نیست. پس، ما از کجا این مطلب را درك کنیم؟ در پاسخ باید گفت: از طریق وحی؛ که از ویژگی‌های مکتب و نظام اخلاقی اسلام است و ما را به افعال اخلاقی مصون از خطا و به سعادت و هدف اصلی رهنمون می‌سازد. (مصباح یزدی، قیسات، ۱۳۷۸، شماره ۱۳).

جایگاه انسان در نظام اخلاقی اسلام

وقتی که بینش اسلامی بر دو مبنا استوار شد (رابطه انسان با خدا و معاد)، و انسان، فقیر درگاه خدا و وابسته به او شد، و خدا غنی و بی‌نیاز مطلق:

«... أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ...» (فاطر / ۱۵)

لاجرم باید سیر چنین نظامی نیز، مبتنی بر حقایق و هماهنگی با نظام آفرینش باشد و رابطه فقر و احتیاج و عبودیت، و غنی و ربوبیت فوق، ملاحظه شود و بر اساس این مبنا، برنامه زندگی و مسیرها و اهداف ابتدایی را برای نیل به هدف نهایی پی‌ریزی کنند و بدانند که بازگشت انسان به سوی خداست:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره / ۱۵۶)

انسان همانطور که خدا را آگاهانه پرستش می‌کند، به‌طور ناخودآگاه نیز بعضی از فرمان‌های الهی را پیروی می‌کند. وقتی که شعور ناآگاه انسان نیز تبدیل به شعور آگاه شود - توسط ارسال رسل - آن وقت است که تمام کارهای انسان - اخلاق، سیاست، اقتصاد، حقوق و... همه می‌شود يك امر اخلاقی. پی‌ریزی برنامه زندگی بر اساس تکلیف و رضای حق و هماهنگی با سیر آفرینش، یعنی این؛ زندگی و مرگ ما همه می‌شود اخلاق و مقدس:

«إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (انعام / ۱۶۲)

ترجمه: (نماز و تمام عبادات، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهان است)

و لذا می‌گویند که اخلاق از مقوله عبادت است (مطهری، ۱۳۷۶). و همه چیز «لِلَّهِ» و اخلاقی می‌شود. وقتی که همه چیز در قبضه و ملکیت خداوند شد، اگر هرگونه تصرف و دخالتی در امور و اشیاء کند یا بخواهد هر بهره را از این جهان ببرد، تصرف و دخالت در ملك خداوند غنی مطلق مالك همه چیز کرده:

«لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (بقره / ۲۸۴، ۲۵۵، ۱۱۶، ۱۰۷؛ آل عمران / ۱۰۹، ۱۲۹،

(۱۸۹)

مالك همه اشیاء حقیقتاً اوست و دیگر هیچ. پس انسان می‌ند و هماهنگی برنامه‌های زندگی وی با اوامر و نواهی او، و اوامر و نواهی او نیز که تابع مصالح و مفاسد هست، چه ما آن مصالح و مفاسد را درك کنیم یا نکنیم، اما واقعیت دارند و نمونه آن، فرمان الهی به حضرت ابراهیم علیه السلام بر ذبح فرزندش حضرت اسماعیل هست، که کشتن اسماعیل، به خودی خود نه سعادت دنیا و نه سعادت آخرت را نتیجه می‌دهد و با هیچ يك از آن دو، اصلاً رابطه تکوینی ندارد. و اگر خداوند متعال چنین فرمانی نداده بود، اقدام به ذبح اسماعیل نه موجب سعادت آخرت می‌شد و نه حضرت ابراهیم علیه السلام چنین چیزی را تجویز می‌کرد. در حالی که خداوند درباره حضرت اسماعیل، در زمانی چنین

فرمان می‌دهد که در آن زمان حاکمیتِ شرک و کفر، حضرت اسماعیل از جمله معدود موحدین و عزیزترین بنده خدا پس از ابراهیم در روی زمین بوده، و حضرت ابراهیم نیز بدون کوچکترین اعتراض و گلایه‌ای فرمان خدا را اطاعت نموده و به اجرا در می‌آورد و در مقابل، حضرت اسماعیل نیز پدر را به اجرای فرمان الهی ترغیب نموده و می‌گوید:

«قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ» (صافات/ ۱۰۲)

ترجمه: (گفت: «پدرم! هرچه دستور داری اجرا کن»).

در کدام مکتب و نظام اخلاقی غیر الهی، چنین مطلبی قابل توجیه است؟ و این گویای این حقیقت است که همه چیز رابطه وابستگی به خدا دارد و همه مملوک و او مالک، اطاعت و فعل است و فرمان، مکث و ترك و امساك است و نهی و بازدارندگی؛ کاری به مصالح و مفاسد فرمان و نهی او نداری:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (احزاب/ ۳۶)

ترجمه: (هیچ مرد و زنی با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشند).

این رابطه فقر و اطاعت نسبت به فرمان و نهی ربوبیت، برای رسیدن به هدف غایی به زندگی انسان زیباترین رنگ‌ها را می‌زند: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» (بقره/ ۱۳۸).

ترجمه: (رنگ خدایی (بپذیرید: رنگ ایمان و توحید و اسلام). و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است؟!).

اثر تغذیه بر اخلاق و رفتار

اگر ما گفتیم که اختلاف در مسایل اخلاقی، بر می‌گردد به جهان بینی‌های مکاتب اخلاقی، کاتب اخلاقی غیر اسلامی مسأله مبدأ و معاد را قبول ندارند و لذا مصداق سعادت را درست تشخیص نمی‌دهند، عیبش در اینجا ظاهر می‌شود که آنها این نکته را فراموش کرده‌اند که: فرمان‌ها و «بایدها» هنگامی حکیمانه است که رابطه با «هست‌ها» داشته باشند، و گرنه اموری اعتباری و غیر قابل قبولی خواهند بود. وقتی که قرآن می‌گوید: «شراب نخورید!» و یا قوانین بین المللی می‌گوید: «مواد مخدر ممنوع است!» اینها فرمان‌های الهی یا مردمی‌اند که بی‌تردید از يك سری هست‌ها سرچشمه گرفته‌اند؛ چون این واقعیت پذیرفته شده است که این مواد و شراب، تأثیرات ویرانگر بر جسم و روح انسان می‌گذارند به طوری که هیچ بخشی از آن، از شر این شراب و مواد مخدر در امان نخواهد بود. این واقعیت عینی، سبب آن بایدها و نبایدها می‌شود.

اگر در اسلام، گفته می‌شود که احکام الهی از مصالح و مفاسد سرچشمه می‌گیرد، اشاره به همین واقعیت دارد و رابطه مجموعه هستی و آفرینش انسان، با مسایل اخلاقی يك رابطه تنگاتنگ است که متأسفانه مکاتب اخلاقی دیگر از این رابطه غفلت کرده‌اند. ما اگر در نظام اخلاقی اسلام، آفریننده همه آثار را، خدا می‌دانیم؛ و می‌گوییم که ما همه از او هستیم و به سوی او باز می‌گردیم و هدف آفرینش، تکامل انسان در جنبه‌های معنوی



است؛ و جنبه‌های مادی علاوه بر رفع نیازمندی‌های روزانه زمینه‌ساز رشد معنویت است؛ لذا مطابق این معیار، اخلاق از این دیدگاه، تمام صفات افعال و اعمالی است که انسان را برای پیمودن این راه آماده نموده و نظام ارزش‌گذاری در این مکتب اخلاقی نیز بر محور ارزش‌های والای انسانی و کمال معنوی و قرب به خدا است؛ و چون اعمال انسان غالباً از صفات درونی انسان سرچشمه می‌گیرد، لذا برای اصلاح جامعه باید به اصلاح ریشه‌های اخلاقی عمل پرداخت؛ چرا که غالب اعمال، متکی به ریشه‌های اخلاقی است. مثلاً: فردی که بخل، حسد یا تکبر در درون او لانه کرده و روح و فکر او را به رنگ خود در آورده است، طبیعی است که اعمالش به همان رنگ باشد؛ فرد متکبر، راه رفتن و سخن گفتن، نشست و برخاست او همه رنگ تکبر و غرور دارد، و این حکم در تمام صفات اخلاقی خوب و بد جاری است.

به همین مناسبت، مسایل اخلاقی از بزرگ‌ترین وظایف انبیاء بوده و بیشترین تلاش‌های آنان، مصروف این امر شده است که با تربیت صحیح، فضایل اخلاقی را در جامعه پرورش داده و رذایل اخلاقی را نابود سازند تا اعمال، که تراوش صفات اخلاقی است اصلاح گردند. تعبیر به تزکیه در آیات متعدد قرآن نیز اشاره به همین نکته است. از طرف دیگر، اخلاق و رفتار رابطه تنگاتنگ با تغذیه نیز دارند. علاوه بر مثال‌های اول بحث، قرآن هم می‌فرماید:

«إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ» (مائده / ۹۱)

ترجمه: (شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد).

«سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْأَلُونَ لِلْسُّخْتِ...» (مائده / ۴۲؛ مؤمنون / ۵۱)

ترجمه: (آنها بسیار به سخنان تو گوش می‌دهند تا آنرا تکذیب کنند؛ مال حرام فراوان می‌خورند...) این آیه دلیل آیه قبلی (۴۱ مائده) است که اگر یهود تحریف حقایق و یا جاسوسی می‌کنند، به علت حرام خوری آنان است.

در مورد تأثیر متقابل اخلاق و رفتار به آیات این سور مراجعه کنید: (یونس / ۱۲؛ فاطر / ۸؛ نمل / ۲۴؛ مطففین / ۱۴؛ نساء / ۱۷) و...

گستره معیارهای گرایش‌های اخلاقی در اسلام از نگاه قرآن

با توجه به مسایل پیش گفته، و تشخیص مصداق سعادت و هدف نهایی مطلوب، و با توجه به جهان بینی اسلامی که ایمان و تقوا (خدا محوری) را اصل اساسی در جامعه اسلامی می‌داند، قرآن کریم معیارهایی را در مسایل اخلاقی مشخص کرده که با رعایت کردن آن معیارها، انسان به هدف نهایی (قرب الهی) خویش دست یافته و به فلاح و رستگاری می‌رسد.

رابطه فرد با خویشتن

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا* وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (شمس / ۹-۱۰)؛ (نازعات / ۱۹-۱۵).

ترجمه: (که) رکس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده؛ و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است!) انسان باید قلب خود را از هرگونه ناپاکی و آلودگی پاکسازی نماید و اولین گام پاکسازی قلب و خودسازی، انتخاب راه صلاح و اصلاح پذیری است؛ چون انسان اولاً: موجودی است که با حرکت اختیاری به هدف نهایی خود می‌رسد. ثانیاً: از نیروهای خدادادی خویش برای نیل به هدف غایی، درست استفاده نموده و آنها را هدر ندهد. ثالثاً: هدف اصلی انسان قرب به خدا است و رابعاً: حرکت به سوی چنین مقصدی سیری باطنی است که از اعماق روح و دل انسان آغاز می‌شود و مستقیماً ربطی به مادیات ندارد؛ لذا انسان برای تکامل خویش و رسیدن به قرب الهی باید فعالیت‌های مثبت و سازنده داشته باشد، آن هم فعالیت‌های مثبتی که رابطه مثبت با هدف نهایی او داشته باشد و چنین رابطه مثبتی، تنها از توجهات قلبی و حالات روحی سرچشمه می‌گیرد و در نتیجه، و تی که این مرحله رعایت شد، سایر فعالیت‌های انسان باید به نحوی مرتبط با این فعالیت قلبی شود تا در مسیر تکامل قرار گیرد؛ و منشأ این فعالیت‌های سازنده نیز قصد و نیت پاک است که به صورت عبادت در می‌آید و زندگی انسان را رنگ الهی می‌بخشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۱ ش).

رابطه فرد با خدا

انسان با خودشناسی و خودسازی به خدا می‌رسد. وقتی که انسان از بند طاغوت‌ها و مادیات رهانیده شد، به اوج کمالات و ارزش‌های والای خدایی و تخلّق به اخلاق و صفات الهی می‌رسد، که این هم در سایه آزادی و آزادگی است؛ یعنی انسان با انتخاب آگاهانه به قله رفیع کمالات و در رأس آن، به عبودیت خدا می‌رسد. به عبارت دیگر؛ ولایت و سرپرستی خدا، یعنی حاکمیت قوانین خدا در زندگی او، عینی حاکمیت ارزش‌های الهی در زندگی انسان که عین کرامت و آزادی اوست که با مقام انسانی او سازگار است. در درون انسان استعدادهایی نهفته است که بدون آزادی شکوفا نمی‌شوند، اما آزادی هدایت شده و نه آزادی بی‌قید و بند؛ چون هیچ عاقلی نمی‌وید که مقید بودن رانندگان به رعایت مقرراتی چون توقف پشت چراغ قرمز، رعایت جاده‌های یک طرفه و... مخالف آزادی و محدودیت رانندگی است بلکه می‌گوید آزادی در چارچوب قوانینی باشد که آدم را به مقصد برساند نه اینکه باعث اتلاف اموال، قتل و جرح نفوس و امثال آن شود. پس اخلاق و ارزش‌های اخلاقی انسان را محدود نمی‌کند و مانع پرورش او هم نمی‌شود، بلکه کار اخلاق بهره‌گیری از آزادی انسان در مسیر سعادت و رهبری نیروی درونی و غریزی است برای رسیدن به کمال مطلوب. و آزادی همان عبودیت و کرامت است (بقره / ۲۱؛ نساء / ۱۳۶؛ غافر / ۶۶؛ حشر / ۹). وقتی انسان به چنین مقامی رسید، در برابر خالق یکتای خویش خاضع بوده و در برابر نعمت‌های او شاکر، و در برابر فرامین او رضا و تسلیم است (خطیبی کوشک، ۱۳۸۴ ش).



رابطه فرد با طبیعت

در نظام اخلاقی اسلام، انسان يك فرد مسئول است در قبال خود، خدا، طبیعت، و هم‌نوع. همه چیز را از آن خدا می‌داند و خود را امین. همه مواهب الهی را که خداوند مسخر او نموده، (رعد/ ۱۲؛ قصص/ ۷۱؛ ملک/ ۱۵؛ صافات/ ۶؛ انبیاء/ ۳۳؛ فرقان/ ۴۵) و... مقدمات و لوازمی می‌داند که او را برای رسیدن به کمال نهایی یاری می‌رسانند و لذا اسراف و تبذیر، تخریب مواهب الهی، حقوق دیگران را (که خداوند در طبیعت و در اموال او برای همگان قرار داده) زیر پا گذاشتن، ربا خواری و مفت خواری از حق دیگران و امثال آن را، بر خود روا نمی‌دارد (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۱؛ بی‌آزار شیرازی، ۱۳۷۶؛ جوادی آملی، ۱۳۷۸؛ قرائتی، ۱۳۸۸؛ سبحانی، ۱۳۸۲؛ مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ۱۳۸۲؛ فغفور مغربی، ۱۳۹۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲).

رابطه فرد با هم‌نوع

در اخلاق اسلامی، چون همه چیز رنگ الهی به خود می‌گیرد و همه چیز بر محور ایمان و تقوا می‌چرخد (خدا محوری)، مسأله «حبل الله» مطرح می‌شود و در اعتصام (چنگ زدن) به حبل الله: ریسمان خدا است که شامل: قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت، تألیف قلوب، اخوت، وحدت و رحمت مطرح هست (آل عمران/ ۱۰۳؛ فتح/ ۲۹). و رفتارهای انسانی، معیار کار قرار می‌گیرد. لذا مسأله ایثار، محبت، حُسن خلق، تواضع و... از ارزش‌های اخلاقی محسوب می‌وند که ما اینجا فقط به سه نکته مهم تحت عنوان «معیارهای حاکم بر ارزش‌های اجتماعی» اشاره می‌کنیم.

معیارهای حاکم بر ارزش‌های اجتماعی در اسلام

برای ارزیابی فعالیت‌های اجتماعی، باید اصولی را بر مبنای بینش عقلانی در نظر گرفت که اساس ارزش‌های اخلاقی در زندگی اجتماعی به شمار رفته و از شاخص‌های نظام اخلاقی اسلام محسوب می‌شوند.

عدل

«...إِغْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» (مائده/ ۸)

ترجمه: (عدالت کنید، که به پرهیزگاری نزدیک‌تر است).

عقل انسان، زندگی اجتماعی را صرفاً برای به کمال رسیدن فرد نمی‌داند؛ بلکه مقدمه‌ای برای رسیدن همه افراد جامعه به کمال مطلوب و نهایی است. لذا رفتار افراد، وقتی ارزشمند است که به مصالح کلی جامعه نزدیک باشد تا همه به کمال برسند و رفتار افراد نباید ضرر به همدیگر، به خصوص قشر محروم بزند. مقتضای حکم عقل آن است که هر فردی به اندازه‌ای که در زندگی اجتماعی و تحصیل مصالح جامعه مؤثر است، به همان اندازه هم از نتایج کار و زندگی اجتماعی بهره‌مند شوند، و این همان اصل عدل است. یعنی افراد به اندازه‌ای که بار دیگران را بر دوش می‌کشند، باری بر دوش دیگران بگذارند که همان موازنه حق و تکلیف متقابل یا عدل در مفهوم اجتماعی و اخلاق اسلامی است.

بنابراین، منظور از عدل در آیه مذکور، بلکه تقریباً در همه مواردی که کلمه مذکور به کار رفته است، عدل اجتماعی است، و قسط و عدل از واژگان و مفاهیم عام قرآنی و صرفاً اخلاقی است که بار ارزشی مثبت دارد و قابل تأمل خواهد بود (مصباح یزدی، ۱۳۷۶).

احسان

در جامعه افرادی وجود دارد که به دلایل مختلف و از جمله به دلیل معلولیت جسمی و نقص عضو، نیازمندی‌های او بیش از منافعی است که به جامعه می‌رساند که مسلماً چنین افرادی را نمی‌توان با عدل، نگاه و برخورد نمود - طبق تعریف فوق از عدل - و لذا رعایت اصل احسان در کنار عدل، الزامی به نظر می‌رسد تا جبران کمبودهای چنین افرادی را بکند، و این یکی از ویژگی‌های اخلاق اسلامی است که احسان را به عنوان يك تکلیف بر دوش افراد توانمند جامعه گذارده است:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل / ۹۰)

ترجمه: (خداوند به عدل و احسان فرمان می‌دهد).

احسان دارای دو مفهوم است: گاهی معنی بخشش به دیگران را افاده می‌کند و گاهی نیز در یک مفهوم عام و به معنی انجام هر کار نیک به کار می‌رود. در این صورت، شامل تمام کارهای مثبت و ارزشمند اخلاقی می‌شود. به عبارت دیگر؛ احسان از مفاهیمی است که تقریباً به صورت عام بکار می‌رود، و می‌توان گفت: تمام افعال خیر، مجموعاً، تحت دو عنوان عدل و احسان قرار می‌گیرند (طبرسی، ۱۳۷۲؛ مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۱؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۶).

پس، اصل احسان برای جبران کمبودهایی است که در هر جامعه‌ای پدید می‌آید و در این جا است که لزوم رعایت احسان در روابط اجتماعی و کافی نبودن اصل عدل روشن می‌شود: «ان الله يامر بالعدل والاحسان».

تقدم مصالح معنوی بر منافع مادی

گرچه عقب ماندگی مادی زمینه ضعف امور معنوی را در خیلی موارد فراهم می‌کند و در مقابل، توسعه و رفاه مادی بستر مناسبی را برای تکامل معنوی انسان فراهم می‌کند، اما در عین حال، در صورت تراحم بین امور مادی و معنوی، باید مصالح معنوی مقدم شود (چه در امور داخلی یا بین المللی)؛ زیرا شخصیت حقیقی و هویت انسانی انسان به روح او بستگی دارد که در سایه معنویات به تکامل رسیده و او را به خدا نزدیک می‌کند، امور مادی وسیله‌ای برای تحقق مصالح معنوی است و دنیا مقدمه آخرت است. تأکید قرآن بر تبری از کفار هم بر همین مبنا است که اگر روابط اقتصادی با کفار و دشمنان ضربه‌ای به استقلال و عزت مسلمان‌ها بزند، آن رابطه باید قطع شود؛ یعنی هدف (تکامل معنوی و قرب الهی) نباید قربانی وسیله (امور مادی) شود والا از ارزش خود ساقط می‌شود:

«لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران / ۲۸)

ترجمه: (افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند).



«الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَعِندَهُمُ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (نساء / ۱۳۹؛ مائده / ۱۰۵؛ توبه / ۲۳).

ترجمه: (همان‌ها که کافران را به جای مؤمنان، دوست خود انتخاب می‌کنند. آیا عزت و آبرو نزد آنان می‌جویند؛ با اینکه همه عزت‌ها از آن خداست؟!)

البته مسایل ارزشی دیگری نیز همچون وفای به عهد و پیمان، ادای امانت، تعهدات انسانی و قراردادهای اجتماعی و... هستند که ما به علت اختصار از ذکر آنان خودداری می‌کنیم (مصباح یزدی، ۱۳۷۶؛ مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۱).

نتیجه‌گیری

از مباحث اخلاقی، دو نکته را می‌توان نتیجه‌گیری نمود:

الف ریشه تمام ارزش‌های اخلاقی به سه چیز بستگی دارد: اول اینکه انسان موجود مختاری است که در قبال اعمال اختیاری و آگاهانه خویش مسئول است؛ چه اینکه ارسال رسل و انزال کتب نیز در همین راستای اختیار انسان معنا پیدا می‌کند. دوم اینکه این انسان مختار، با اعمال اختیاری خویش به دنبال هدفی است که هدف نهایی او در اسلام و قرآن نیز، مطلوب ذاتی و فطری انسان است که عبارت است از «سعادت» اخروی و نه لذت دنیوی. سوم اینکه چنین انسان مسئول و هدف‌دار، برای دستیابی به هدف نهایی خویش نیاز به پشتوانه دارد که آن هم عبارت است از «نیت» و انگیزه درست.

ب. نظام اخلاقی اسلام با سایر نظامهای اخلاقی سه تفاوت عمده دارد: اول اینکه اختلاف در مصداق سعادت و لذت دارد که ریشه این اختلاف بر می‌گردد به جهان بینی آنها. مادیون سعادت را در دنیا می‌بینند؛ چون برای آنها ماورای دنیا معنا ندارد ولی، اسلام سعادت را در آخرت می‌بیند و دنیا و لذاذات آن را زودگذر و مقدمه آخرت می‌دانند. دوم اینکه، اختلاف در راه رسیدن به سعادت است که آنها تمام خوبی‌ها و بدی‌ها و قضایای اخلاقی را قابل تجربه و آزمون می‌دانند و می‌گویند که انجام هر کار خوب حسی ما را به سعادت می‌رساند ولی قرآن کریم می‌گوید: که تمام خوب و بد را نمی‌شود تجربه و سنج کرد بلکه نیاز به وحی است که مصالح خوبی‌ها و بدی‌ها را بازگو کند تا ما را درست و صحیح به سمت سعادت رهنمون شود. سوم اینکه اسلام با تکیه بر وحی و جهان بینی مبتنی بر دو اصل «رابطه انسان با خدا» و «رابطه انسان با معاد»، راه‌های رسیدن به سعادت واقعی را بر اساس رابطه انسان با خویشتن، با خدا، با طبیعت و با همنوع ترسیم نموده و معیارهای ارزشی زندگی اجتماعی را به بهترین شکل ارائه می‌دهد ولی در مقابل، نظام‌های اخلاقی دیگر از چنین ترسیم روشن باز می‌مانند.

پیشنهادهات: به نظر می‌رسد که درباره شناساندن نظام اخلاقی اسلام از دیدگاه قرآن کریم و تفاوت آن نظام‌های اخلاقی غیر اسلامی به صورت مقایسه‌ای و تطبیقی، کم‌کاری صورت گرفته و به طور مستقل کمتر مورد بحث قرار گرفته است. لذا می‌طلبید که در این زمینه پژوهشگران و نویسندگان محترم تلاش وافر نمایند.

منابع

۱. قرآن کریم.

الف: منابع فارسی

۲. ابن منظور، حمد بن مکرمه، (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت، دارالفکر.
۳. بی‌آزار شیرازی، عبدالکریم، (۱۳۷۶)، قرآن و طبیعت، چاپ اول، تهران، انتشارات زکات علم.
۴. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۷)، مراحل اخلاق در قرآن، چاپ اول، قم، اسراء.
۵. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۷)، مبادی اخلاق در قرآن، چاپ دوازدهم، قم، اسراء.
۶. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۸)، تسنیم، چاپ اول، قم، مرکز نشر اسراء.
۷. خطیبی کوشک، محمد، (۱۳۸۴)، برر تطبیقی جامعه اسلامی و جامعه مدنی، چاپ اول، تهران، زمزم هدایت.
۸. سبجانی، جعفر، (۱۳۶۲)، قرآن و اسرار آفرینش، چاپ اول، قم، انتشارات توحید.
۹. فتحعلی خانی، محمد، (۱۳۷۹)، آموزه های بنیادین علم اخلاق، چاپ اول، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی.
۱۰. فغفور مغربی، حمید، مبانی معرفت شناسانه اسلامی در محیط زیست، فصلنامه اخلاق زیستی، سال اول، شماره ۲، زمستان ۱۳۹۰، ۱۵۹-۱۹۲.
۱۱. قرائتی، محسن، (۱۳۸۸)، تفسیر نور، چاپ اول، قم، مؤسسه در راه حق.
۱۲. قرشی، علی اکبر، (۱۳۷۱ش)، قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران، دارالکتب الاسلامیه. ۱۳. مرکز فرهنگ و معارف قرآن، (۱۳۸۲)، دایرة المعارف قرآن کریم، چاپ سوم، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۱۴. مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۳۷۶)، اخلاق در قرآن، چاپ اول، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه.
۱۵. مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۳۷۶)، اخلاق در قرآن، چاپ اول، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه.
۱۶. مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۳۸۴)، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه.
۱۷. مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۳۸۱)، خودشناسی برای خودسازی، چاپ ششم، قم، مؤسسه در راه حق.
۱۸. مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۳۷۳)، معارف قرآن، قم، مؤسسه در راه حق.
۱۹. مصباح یزدی، محمد تقی، رابطه اخلاق و جهان بینی، مجله معرفت، دوره؟، شماره ۴۱، اردیبهشت ۱۳۸۰، ۴-۷.
۲۰. مصباح یزدی، محمد تقی، رابطه اخلاق و جهان بینی، مجله معرفت، دوره؟، شماره ۴۹، دی ۱۳۸۰، ۴-۶.
۲۱. مصباح یزدی، محمد تقی، سعادت مطلوب فطری انسان، مجله معرفت، دوره؟، شماره ۲۰، بهار ۱۳۷۶، ۴-۸.
۲۲. مصباح یزدی، محمد تقی، سعادت از دیدگاه اسلام و قرآن، مجله معرفت، دوره؟، شماره ۳۱، آذر و دی ۱۳۷۸، ۴-۸.
۲۳. مصباح یزدی، محمد تقی، نیاز اخلاق به دین، مجله قبسات، دوره چهارم، شماره ۱۳، زمستان ۱۳۷۸، ۲-۲۹.
۲۴. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۶)، فلسفه اخلاق، چاپ پنجم، قم، صدرا.

۲۵. محمود، صطفی، (بی تا)، روان شناسی اخلاقی، ترجمه: ن. حسین نژاد، تهران، نشر فرهنگ اسلامی.
۲۶. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۳)، ترجمه قرآن، چاپ دوم، قم، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
۲۷. مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، (۱۳۷۱)، تفسیر نمونه، چاپ اول و چاپ دهم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۲۸. کاپلستون، فردریک چارلز، (۱۳۸۰)، تاریخ فلسفه (از فلف تا کانت)، ترجمه: اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۹. کورنر، اشتفان، (۱۳۹۴)، فلسفه کانت، ترجمه: عزت الله فولادوند، چاپ چهارم، تهران، خوارزمی.

ب: منابع عربی

۳۰. حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹)، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة (معروف به وسائل الشیعة) چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۳۱. راغب الاصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، معجم مفردات الفاظ القرآن، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۳۲. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مصحح: فضل الله یزدی طباطبایی و هاشم رسولی، چاپ سوم، تهران، ناصر خسرو.
۳۳. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، (۱۳۹۰ق)، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، چاپ اول، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۳۴. کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، الکافی (ط - الإسلامیة)، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.